

صفات عارضه

حروف مدغمه
فرمن لب
ف ر م ن ل ب

صفیر
ص س ز

قلقله
قطب جد

لین
واو ساکنه ما قبل مفتوح
یا ساکنه ما قبل مفتوح

انحراف
تفشی
استطاله
ورواهیم

د ر ش
ظ
الثامن فی علامت القراء السبعه

ابج
ذهز
حطی
کلم
نصع

وضق
رشت
لکل امام حرف رمز تحصلا

در بعضی کتب طریق اهل العراق میگویند مراد رحمت از برای اهل بغداد است در بغداد و بغدادی ضمن عراق اند منه چنانکه فیه
نافع
که طریق اهل رفه میگوید مراد کوفی است مفتقه

ابن کثیر
قالون
ورش
بزی
قنبل
ا
ب
ج
ه
د

ابو عمرو
ابن عامر
دوری
سوسی
هشام
ح
ک
ط
ی
ل

ابن ذکوان
عاصم
حمزه
بکر
حفص
م
ن
ف
ص
ع

هذا تجوید بفرموده ملا ابو الحسن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی خیر خلقه محمد واله اجمعین اما بعد بدانکه این مختصر یست در بیان بعضی از قواعد تجوید که چون بعضی از اخوان دینی را بجهت کثرت مشغله تمکن نبود تحصیل جمیع قواعد تجوید را اختصار با نچه لازم و محتاج بود نمود امید چنانکه هر که رعایت قواعد مذکوره را نماید از عهده واجب بر امده باشد باب المخارج بدانکه پیش از معرفت مخارج دانستن اسامی دندانها از لوازمست وان بر چهار قسم است اول ثنایا وان عبارتست از چهار دندان پیش دو از بالا و دو از پایین دویم رباعیات وان نیز چهار دندانست از چهار جانب ثنایا سیم انیاب است که او را دندان نیش گویند وان نیز چهار دندان است از چهار جانب رباعیات چهارم اضراس وان بر سه قسم است اول ضواحک که ان ابتدای اضراسست و در وقت تبسم نمایان میشود وان نیز چهار دندانست از چهار جانب انیاب دوم طواحن وان دوازده دندانست شش از طرف راست و شش از طرف چپ سه از بالا و سه از زیر از چهار

جانب ضواحک سیم نواجذ که آن را دندان عقل گویند
که از بلیت یکی یا یکی بر دو بر آید و از برای بعضی هم
بیرون نمی آید و آن نیز چهار دندانست از چهار جانب ضواحک
اما در عدد مخارج اختلاف است و قول اصح هفده است اول
ابتدای حلق است از جانب صدر و آن مخرج همزه و هاست
دویم وسط حلق است و آن مخرج عین و حای مهملتین
است سیم آخر حلق است و آن مخرج غین و خای معجمتین
است و این شش حرف حلقی اند چهارم بیخ زبانست
با انچه محاذی وی است از حنک اعلی و آن مخرج قافست پنجم
بیخ اول بیخ زبانست با انچه محاذی وی است از حنک اعلی
بعد از مخرج قاف باندک فاصله ~~[illegible]~~ مخرج کافست و
این دو حرف را لهوی گویند و لهات عبارتست از پاره
گوشتی که در میان حلق آویزانست ششم وسط زبان
با انچه محاذی وی است از حنک اعلی و آن مخرج جیم و شین
و یاء غیر مدی است اما در جیم وسط زبان با محاذی حنک
ملتصق و در یاء و شین قریب بهم میرسد و این سه حروف را
شجری میگویند هفتم حافه است و حافه عبارتست از
پهلوی زبان [illegible] تا انچه محاذی وی است از دندانهای
~~[illegible]~~ اضراس علوی است و آن مخرج ضاد

گویند
اعلی

وانچه [illegible]

واما بعض النحاة ان النمزاج کرده اند اخراج ضاد را از طرف

[illegible] چپ لسان نیز با قیه اند هشتم مخرج حا فا است

[illegible] با بعض ما حاذی از بیخ دندانهای ناب و

رباعیات و ان مخرج لام است نهم سر زبانست با بعض ما حاذی

و نیست از بیخ دندانهای رباعیات ثنایا با علیا اما از مخرج لام

باندک فاصله مخرج نون است دهم سر زبان است داخل

در پشت زبان با بعض ما حاذی وسیک از بیخ دندانهای رباعیات

ثنایا و ان مخرج را است اما در تلفظ کردن بر المیر زبان با

ما حاذی [illegible] میشود یازدهم سر زبانست با بعض ما حاذی

و نیست از بیخ دندانهای ثنایای علیا و ان مخرج [illegible] دال و

وطا مهملتین و تا مثناة است و این حروف را نطعیه

گویند و نطع عبارتست از کنار کام بالا دوازدهم

سر زبانست با دیف و دندان ثنایای سفلی و ان مخرج صاد و سین

مهملتین است چهاردهم سر دندان ثنایای علیا است با شکم

لب زیرین و ان مخرج فا است پانزدهم شفتین است و ان

مخرج واو غیر مدی و میم و با موحده است اما میم از خشکی

لب و با از تری لب و بر واو لب جمع میشود و تمکین هم

نمی اید و این [illegible] حروف الشفوی گویند [illegible] شانزدهم

جوف است و ان مخرج الف است و واو و یا مدیات است هفدهم

خیشوم است و ان مخرج میم و نون [illegible] ساکنین [illegible] در حالت

اخفا و ادغام با غنه و سیبویه که یکی از علمای نحو است جوف را

وان

هو

و زمعجمه است

و واو

[illegible]

مخرج

از مخرج هفده گونه اخراج کرده اند بعلت اینکه این حروف جوف
منتهی بهوا میشود نه اینکه از هوا خروج کنند و هر یک از این حر
وف را که خواهی مخرج او را معین کنی باید ان حروف را
مشدد بگویی یا ساکن کنی و همزهٔ مفتوح بر سر او در اوری و دائما
مشق کنی تا ان حروف بر آن مخرج قرار گیرد علی الخصوص ص ض ظ و
که تلفظ کردن باین حروف که از مخرج خود بیرون آیند با صفا
ت و کمال اشکال دارد

باب الصفات

بدانکه بعد از معرفت
مخارج محتاج شدیم بامتیاز مثلا صاد و سین که مخرج متحد
اند و از صفت از یکدیگر امتیاز می یابند و صفاتی که حروف بهی
موصوفند با و بر دو قسم اند

قسم اول

ده صفتند که هر یک از
این صفات ده گانه ضدی دارند یا هیچ یا همس یا جهر شدیده یا رخوه
استعلا یا استفال انطباق یا انفتاح اذلاق یا اصمات و هر
یک از این حروف البته باید که موصوف به یکی از این صفات
ده گانه باشند از اینجمله ده حرف اند که موصوف اند بهمس مجتمع در
ترکیب فحثه شخص سکت و همس در لغت بمعنی [illegible]
است و این حروف را مهموسه میگویند بعلت اینکه در اداء این
حروف صوت باهستگی بر می آید و باقی حروف نوزده گانه موصو
فند بجهر زیرا که اداء آن حروف نوزده گانه صوت بلند میگردد
و هشت حرفند که موصوفند بشدت خالص مجتمع در ترکیب
اجد قط بکت و شدت در لغت بمعنی امتناع است و این حروف را
شدیده خوانند بعلت اینکه در تلفظ کردن باین حروف صوت بقوه
بر می آید و ممنوع میشود از جریان و پنج حرفند که موصوفند بصفت

دام انعم در

ازاجهر

بیند

بین یعنی بین الشدة والرخوة مجتمع در ترکیب لِن عُمَر
ووجه الفتحة این حروف آنست که در تلفظ کردن باین
حروف صوت نه جریان تام مییابد ونه انحباس تام وغیر این سیزده
حرف متصفند برخاوت خالص وان حروف را رخوه گویند بجهت
آنکه آواز در تلفظ کردن بآن بسستی بر میآید ونفس جاری
میشود وممنوع نمیشود از قوت وهفت حرفند که متصفند
باستعلا مجتمع در ترکیب خص ضغط قظ واستعلا طلب
بلندی کردن است واین حروف را مستعلیه میگویند بجهت آنکه
در تلفظ کردن این حروف زبان میل ~~بجانب اعلی~~ میکند بجهت اعلا وغیر این حر
وف را مستفله میگویند بجهت آنکه زبان در تلفظ باین حروف
میل میکند بجانب اسفل وچهار حرفند که موصوفند باطباق
مجتمع در ترکیب صض طظ واطباق در لغت بمعنی طبق
زدن است واین حروف را مطبقه گویند بجهت آنکه زبان در
ادای هر یک از این حروف پهن میگردد وبر حنک اعلا منطبق
میشود وغیر این چهار حرف متصفند بانفتاح ومعنی فتح از
باز است وشش حرفند که متصفند باذلاق مجتمع در ترکیب
فر من لب وغیر این شش حرف متصفند باصمات ووجه
تسمیه این دو صفت در این رساله مناسب نبود بعلت
آنکه این دو صفت را دخلی در تجوید نمیباشد فصل [illegible] از
صفات بدانکه این صفات ضدی ندارند ومجموع [illegible] حروف
موصوف باین صفات نیستند و در این صفات [illegible]

و طیبیه

اختلاف کرده اند و اعتماد قاعده آن طیبه [illegible] و شیخ جزری لطیف نزد
این قسم پنجم صفت قرار داده اند از آنجمله قلقله است و متصف
بوی پنج حرف است مجتمع در ترکیب قطب جد و قلقله در لغت
بمعنی حرکت و تزلزل است و وجه اتصاف این حروف به قلقله
آنست که این حروف در حالت سکون با فتح میشود اعم از اینکه
این سکون لازمی باشد یا عارضی باشد متزلزل میشود و دیگر صفیر است
و متصف بوی صاد و سین و زاء است و صفیر صدائیرا گویند که از بین
دندانها تنها با نفس بیرون می آید و وجه اتصاف ظاهر است و این
صفت را مانند آواز شنیده میگویند [illegible] شده است و دیگر لین است
و متصف بوی واو و یاء ساکنین مسبوق بفتحه است و لین در لغت
بمعنی نرمی ~~[illegible]~~ و وجه اتصاف آنست که در ادای این حروف با
که ادا از بس نرمی بیرون می آید و بجهت رعایت این صفت فتحه
ماقبل این واو و یاء باید گفت مثل قوم بیت و دیگر انحراف است
و متصف بوی لام و راء است و انحراف در لغت بمعنی میل کردن
و گردیدنست و وجه اتصاف آنست که زبان در تلفظ کردن
باین دو حروف بر میگردد بجانب لام بالا مایل میشود و دیگر تفشی
است و متصف بوی بقولی و بعضی شین است و تفشی در
لغت بمعنی پهن شدن است و وجه اتصاف آنست که شین در هنگام تلفظ
یا معنی ظاهر میشود از مخرج خود پراکنده میشود تا مخرج لام میرسد و بقولی دیگر
چهار حرف موصوفند باین صفت مجتمع در ترکیب [illegible]
و دیگر استطالت است در لغت بمعنی دراز شدن است و متصف
بوی ~~[illegible]~~ و وجه اتصاف آنست که ضاد در هنگام

یعنی نرمی و لغزندگی است و لغزندگی

دو ف

منقوض بود از ضاد و لام و الف و دال

تلفظ

تلفظ از ابتدای حافه [illegible] دراز کشیده میشود تا بمخرج لام
برسد و همچنین بمعنی ترکیبش نیز آمده است و ضاد چون
با غیر حروف قبول اطاعت نمیکند مگر بمشق کامل و تعلیم
استاد ماهر صاحب سلیقه والله اعلم بالصواب باب الراء بدانکه جمله
بدانکه مجموع قاعده که برا جاری است ده قسم است شش از ان قسم
تفخیم است و چهار قسم از ان ترقیق است اما شش قسم
تفخیم اول هر رائی که مفتوح یا مضموم باشد از تفخیم باید
کرد اعم از اینکه در اول کلمه واقع شده باشد یا در وسط کلمه یا در
آخر [illegible] کلمه [illegible] مفتوح مثل رزقنا و ضمه مثل رزقوا یا فرشا ان
اوسط و آخر هم برا این قیاس است دوم هر گاه راء ساکن
باشد و ما قبلش مفتوح بفتحه یا مضموم اعم از اینکه در وسط باشد
[illegible] واقع شده باشد مثل المرء و کرسیه یا در آخر آن بعضی
اوقات در حالت وقف یافت میشود مثل القمر فما تغن
النذر سیم تفخیم [illegible] هر گاه راء کنی و ما قبل راء
کنی باشد و ما قبل ما قبل فتحه باشد مثل الفجر یا ضمه باشد مثل
العسر نیز تفخیم باید کرد چهارم هر گاه راء ساکن و ما قبل
او کسره عارضی باشد اعم از اینکه [illegible] کسره متصل بر آن باشد مثل
ارجع یا منفصل باشد مثل ام ارتابوا تفخیم باید کرد پنجم

تفخیم باید کرد

هر گاه راء ساکن باشد وما قبل را کسره لازمی باشد وما بعد را بدون
فاصله حرفی از حروف استعلا باشد وان در قران عظیم پنج موضع
واقع است یکی در قرطاس و دیگر ارصاداً لمن حارب الله و دیگر
مرصادا و دیگر لبالمرصاد و دیگر فرقه و در کل فرق دو وجه روا باشد
یکی تفخیم بنابر قاعده که قرار داده شود دیگر ترقیق بنابر انکه
واقع شده است در میان کسرتین ششم هر گاه راء ساکن بشود
وما قبلش راء کسره باشد وما قبل ما قبل مکسور نیز بعد انکه ساکن فاصل
حرف استعلا باشد واین در قران دو لفظ باشد یکی عین القطر
و دیگری ملك للقطر [illegible] از تفخیم باید حالت وقف استاد در
اولیت قطر ترقیق است نظر بکسر و در مصر تفخیم است نظر باصل
استاد در قطر چون وصل کنند راء مکسور است و ترقیق اولاست
واست در مصر تفخیم [illegible] نظر باصل واصل در مصر تفخیم است و
ترقیق لعلت [illegible] چند است که عارض میشود انکی از
ترقیق راء قسم اول هر رائی که مکسور است او را ترقیق باید
کرد اعم از انکه [illegible] در اول کلمه باشد یا در وسط کلمه یا در اخر
کلمه مثال اول کلمه مثل رزقنا و وسط و اخر [illegible] فی انیهم
دوم هر رائی که ساکن باشد وما قبل او کسره لازمی باشد او را
ترقیق باید کرد مثل فرعون یا در اخر کلمه باشد که بعضی از قراء
در حالت وقف ساکن میشود مثل یوم عسر سیم بعد ترقیق باید کرد
یا قرء

در سوره طه در فرق
در سوره عمّ
در سوره والفجر
در سوره توبه
در سوره انعام
در

هر رائی که ساکن بود وما قبل راء ساکن باشد وما قبل ما قبل کسره
او ساکن فاصل غیر حروف استعلا باشد مثل به السحر که
اینهم در حالت وقف یافت میشود فصل چهارم نیز ترقیق
باید کرد هر رائی که ساکن بود وما قبل راء ساکن باشد وما قبل ما
قبل فتحه باشد و ساکن مثل خیر وضیر وغیر
که اینها هم در حالت وقف یافت میشود اما لام جلاله را
تفخیم باید کرد وهرگاه ما قبل او فتحه باشد مثل انّ الله و
اللهم یا مثل ضمه مثل وجه الله و ترقیق باید کرد هرگاه ما قبل
او مکسور باشد مثل به الله و قل الله اللهم والله اعلم بالصواب

باب المد والقصر بدانکه حرف مد را الف کلمه وواو
که ساکن باشد وما قبل او مضموم باشد و یائی که ساکن باشد
وما قبل او مکسور باشد و مثال هر سه مثل اوتینا که اینها را حرف
لین نیز میگویند واین واو و یاء ساکن هرگاه مسبوق
بفتحه باشد مثل ترد و کیف اینرا لین خوانند نه مد وامتداد
این حروف را که آن بقدر یک الف باشد وازاد در حرف قرا
واهل ادا قصر خوانند و متاصرون ازین نیز خوانند وگاه باشد
که امتداد این حروف را که زیاده بود تا بقدر چهار الف
برسد آن زمان زیادتی را مد فرعی گویند وان زیادتی وقتی
منصور میشود که سببی پیدا بود وسبب یا لفظی است یا معنوی

اما سبب لفظی دو چیز خواهد بود یکی همزه و دیگری سکون اما همزه خالی
ازان نیست که با حرف مد در یک کلمه جمع شده باشد یا در دو کلمه اگر در
یک کلمه جمع شده باشد خالی ازان نیست حرف مد مقدم باشد یا همزه
اگر همزه مقدم باشد مثل آدم و اوتی و ایمانا عاصم را بغیر قصر
نباشد و اگر حرف مد مقدم باشد مثل جاء و جیئ و سوء اینرا
مد متصل خوانند و واجب گویند و اگر حرف مد در آخر کلمه واقع شود
و همزه و سبب در اول کلمه دیگر بود مثل انا انزلناه و فی انفسکم و
قوا انفسکم اینرا مد منفصل میگویند و جایز خوانند و در هر دو کلمه
رتبه عاصم را مد تمام بمقدار چهار الف باشد و این مقدار
بحسب حواله است و همین حکم دارد مدی که از اشباع ضمه
یا کسره متولد میشود اگرچه در خط صورت ندارد مثل و امره الی
الله و ترزقانه الا اما سکون از چهار حال بیرون نیست آن سکون
یا لازمیست یا عارضی و هر یک ازین ۲ یا مدغم یا مظهر اما ساکن
لازم مدغم مثل و لا الضالین و لا آمین و دابه و کافه و مثل
ذالک و ساکن لازم مظهر در لفظ الآن است و هر دو در اوسط
سوره یونس میباشد و باقی در فواتح سوره در حرف مقطعه میباشد
و حروف مقطعه چهارده حرفند مجتمع در ترکیب صراط علی حق
نمسکه و این حروف بر سه قسم است قسمی ازان مبنی بر سه حرف
متحرک الوسط میباشد مثل الف و درین صورت مد نمیباشد اصلا
و قسمی مبنی بر دو حرف میباشد چون طا و یا و ها و مثل ذالک درین
صورت هم بغیر از قصر نباشد و قسم دیگر مبنی حرف ساکن الوسط میباشد
بر سه

مثل کاف

مثل کاف وقاف وسین ونون ومثل ذالک درین قسم اخر
بجموع قراء متفق اند بر مد آن مد تمام وعین فاتحهٔ مریم
وشوری توسط اختیار کرده اند وبعضی تجویز قصر نیز کرده اند
امّا قاعدهٔ ش طیبه وشیبیه نیست عمل قصر وحاصل کلام انکه ساکن
لازم آن نیست که هرگز از حال سکون متغیر نشود همچون امثلهٔ مذکوره
ودر الم الله اوّل آل عمران هرگاه میم را وصل کنند بجلاله این
زمان آن میم را از حال سکون بحال حرکت خواهد آمد ومفتو
ح خواهد شد ودو وجه روا باشد یکی طول بنا بر عدم اعتبار عارض
ویکی قصر بنا بر اعتبار عارض وتوسط که بعضی درینجا گفته اند
اصلا التفات بآن نباید کرد بعلت اینکه هرگاه اصل را اعتبار
کنند طول وهرگاه عارض را اعتبار کنند قصر پس توسط را
درینجا دخلی نیست اما ساکن عارض مظهر در حالت وقف یافت
میشود مثل سریع الحٓ ولشدید العقاب [illegible] ونستعین و ویوم الدین
یوقنون والمفلحون جمیع قراء متفقند بر طول وتوسط آن و
تجویز قصر نیز کرده اند از این قصر عمل ش طیبه وشیبیه نیست امّا
ساکن عارض مدغم در قرائت عاصم بهم نمیرسد امّا اگر بجای حروف
مد حروف لین واقع شود وبعد از آن سکون بیاید آنهم از
از چهار حال بیرون نیست آن سکون یا لازم خواهد بود یا عارض وهر
یک از لازم وعارض یا مدغم است یا مظهر امّا ساکن لازم مظهر
لفظ عین است که در فاتحهٔ سورهٔ مریم وشوری میباشد وحکم

این گفته شد قبل از این و ساکن لازم مدغم اتم و الفظ میباشد در
قراءت ابن کثیر بتکریر هاتین و دیگر الّذین که هر دو را بتشدید
بر نون خوانده و ساکن عارض مظهر مثل رأی العین والحسنیین
و حروف و یوم در حالت وقف قصر اولی بر توسط و آن اولی بر طول
و ساکن عارض مدغم مثل واللیل لباسًا که اتم در قراءت ابو
عمرو یافت میشود و هرگاه حرفی که سکون عارض او میشود همزه باشد مثل
شیء و سوء امر منعکس شود یعنی طول اولی بر توسط است و
توسط اولی بر قصر است و بعضی گفته اند که اگر ساکن لازم مدغم
باشد [illegible] زیاد باشد بر مظهر پس بنا بر این در الٓمّٓ مد لام بر مد
میم زاید باشد و در یٓسٓ والقرآن و نٓ والقلم نزد مدغم مد بیشتر
باشد و جمهور بر آنند که بین الحالین تفاوتی نیست والله اعلم
پس حاصل آنکه مد منقسم شد بر سه قسم لازم و واجب و جایز
اما لازم آنست که سبب او ساکن لازم باشد و در وی تفاوتی نیست
خواه مدغم باشد و خواه مظهر میان قراء بلکه همه را مد بیک مقدار باشد
و واجب آنست که سبب وی همزهٔ موخره باشد متصل حرف مد در
یک کلمه و جایز آنست که سبب همزهٔ منفصل باشد یا عارض و اما
سبب معنوی زیادتی مبالغه است و آن کلام منفی باشد لا ریب
و لا جرم در قراءت حمزه والله اعلم بالصواب **باب الادغام** بدانکه
ادغام در لغت ادخال است چنانکه گویی ادغمت اللجام فی فم
الفرس ای ادخلته و در اصطلاح قراء داخل کردن حرف ساکنست
نزد حرف دیگر بشرط آنکه آن مدغم و مدغم فیه متماثل یا متجانس

توسط

مد آن

یا ساکن

همچنین

یا متقارب

یا متقارب با لنفر و ادغام بر دو قسم است کبیر و صغیر اما
کبیر آنست که مدغم متحرک باشد اول ساکن کرده در مدغم فیه
درج کنند از جمله ادغام کبیر در قرآن بقرائت عاصم در دو جا
میباشد یکی کلمه لاتامنا که در سوره یوسف میباشد که در اصل لا
تامننا بوده است نون اول را ساکن کرده اند لاتامنا شد دیگر ما
مکنی در اصل مکننی بوده در اینجا هم نون اول را ساکن کرده اند
و در ثانی درج کرده اند ما مکنی شد اما در لاتامنا ادغام با اشمام
لازمست و اشمام عبارتست از ضم شفتین را عمرو ادراک از راه
ضبط نمیکند اگرچه ادراک روم میکند و تعریف روم نیز
عنقریب ذکر خواهد شد بعلت اینکه روم متعلق بسمع
و اشمام متعلق به بصر و هرگاه در لاتامنا اشمام را اختیار
نکنند لا و نافیه متغیر میشود بناهیه در داو ظاهر است پس
در این صورت لابد است از اشمام تا اینکه معلوم شود که نون
مدغم متحرک است نه ساکن و چهار لفظ دیگر که اینها را متأخرین
استنباط کرده اند که داخل با ادغام کبیر است از جمله یکی کلمه نعما
ست که در دو جا واقع شده یکی در آخر سوره بقره و دیگری در
اوسط سوره نسا که در اصل نعم ما بود دیگر اتحاجونی بود نون
اول را ساکن کرده اند و در ثانی درج کرده اند اتحاجونی شد و دیگری
است در سوره انفال که احیی در اصل حیی بود که ابوبکر راوی
عاصم بفک ادغام قرائت کرده و دیگر تامرونی در سوره زمر

و در ثانی درج کرده اند

[illegible]

بعلة

کرده اند
کرانهم در اصل تامرونیی بود نون اول را اخفا کرده اند و در تا مر
درج گردید تامرونّی شد و ادغام صغیر است که مدغم ساکن
باشد که آن را در مدغم فیه درج کنند و بجهت طریق با یدزبان هر دو
بیکدفعه مرتفع شود و توقفی نباشد و ادغام صغیر دو
قسم است قسم اول آنکه مجموع قرا متفق اند بر اد
غام آن و آن را متفق علیه گویند و قسم دوم
آنست که مجموع قرا متفق نیستند بر ادغام آن و
آن را مختلف فیه گویند و ما انچه متفق علیه است در
این رساله ذکر میکنیم بقول الله تعالی از آن جمله
ادغام ذال اذ است در ذال و ظا مثل اذ ذهب
که مثلین است و اذ ظلموا که متجانسین است و ادغام دال
قد است در دال و تا و ظا مثل و قد دخلوا که مثلین
است و قد تبین که متجانسین است و ادغام تاء
تانیث ساکنه است در تا و دال مثل کانت تاتیهم که
اینها مثلین و اجیبت دعوتکما و قالت طائفة که
هر دو متجانسین اند و دیگر ادغام لام قل و بل و
هل در لام و را است مثل قل لو که مثلین است و قل
رب که متقاربین است و بل طبع مثلین و بل ربکم
متقاربین و هل لنا که مثلین است و این لفظ هل سهو

دوان

در قران برابر کشیده وادغام واجب است باتفاق
هرگاه حرفی مثل بهم برسید اعم از انکه در یک کلمه باشند
مثل یدرککم واینما یوجهه یا در دو کلمه مثل فاضرب به
وفما ربحت تجارتهم بشرط انکه اول از مثلین که
در دو کلمه واقع است حرف مد نباشد
مثل امنوا وعملوا والذی یوسوس که این را ادغام
نکند بلکه لابد است از اشباع تا اینکه یک الف
الف مد ادا شود واصل جاری شود وهرگاه این واو
ساکن واو متحرک ویاء ساکن ویاء متحرک در یک کلمه
باشند لابد است از ادغام کامل مثل بقوه که در
اصل قووه بوده است وایاک کرا انهم [illegible] دیا بوه هست
[illegible] اول ساکن وثانی متحرک نیز همین حکم دارد
وجایی که این الفاظ یعنی هرچه شباهت بانی
لفظ دا باشند بعضی ادغام میخوانند یعنی ای یا
وقوه میخوانند وهرچه مثل این دو لفظ باشند
بعضی ادغام میخوانند از کمراهی انست ولهذه
دیگر کسره همزه ایاک را فتحه اسیر میکنند ومیگویند
متقدمین احتراز کرده اند از اشباع کسره

آیات این نهم نیافتند بعلت اینکه ادغام رفع
التباء میکنند و احتراز متقدمین از التباء ایلیست
که فک ادغام نمودند نه اینکه کسره را فتحه امیز کنند و
غرض از نقل این مذکورات این بود که بعضی از قراء
متاخرین تجویز فک ادغام این الفاظ کرده اند
واصل عبارت متقدمین نیافتند وجهی را بوهم
انداختند این حقیر بر خود لازم دانستم که بعلت
رفع التباه این مذکورات را بطریق واضح سازم
تا بر خردمندان پوشیده نماند و اگر حرف لین
ادغام واجبست مثل عفو و کانوا و مثال یائی
در قران نیامده است و همچنین [illegible] ادغام
کردند باتفاق [illegible] از کلمه با بعید ارکب معنا و
تاء ساکنه در لهثت ذالک و در مالیه هلک هر گاه
بوصل بخوانند لا بد آلت از ادغام و هر گاه در ما
لیه وقف کنند دیگر ادغام را دخل نیست و همچنان
سین کلمه در میم در فرطتم و فرطت و بسطتم و بسطت
واحطتم و [illegible] ومثله ادغام [illegible]
با ابقاء
و احطت

این
[illegible]
را در میم
را در ذال در
در [illegible] میم دو کار نون ادغام کردند باتفاق [illegible] ملفوظ

البته

السقلا و وجه ذهاب اولی باشد و دیگر ادغام فا
ل در کلمه است بروایت ابوبکر در تا نزد انکه از باب
اخذ و اتخاذ باشد عام از اینکه مفرد باشد مثل اتخذت
یا جمع باشد مثل اتخذتم و یس والقران و نون والقلم
را ابوبکر ادغام کرده بعلت انکه در هر دو جا وصل
اختیار کرده است والله اعلم بالصواب النون الساکنة
والتنوین بدانکه نون ساکنه عبارت از نونیست که جزم
داشته باشد و در وسط کلمه واقع میشود و در اخر واین
نون هم در تلفظ میباشد و هم در خط و تنوین هم
عبارتست از نون ساکن لفظی در اخر [illegible] خط [illegible]
وان صورت دو فتحه و دو کسره و دو ضمه را گویند و
در اخر اسما واقع است و این نون ساکنه و تنوین نزد
حروف [illegible] منقسم میشود بچهار قسم اول هر گاه
نون ساکنه یا تنوین بحروف حلق برسد که شش است
همزه و ها و عین و حا و غین و خا مثال همزه مثل
ینأون و من امن و عذاب الیم مثال ها مثل
ینهون و من هاجر [illegible] مثال عین مثل انعمت و من
حلق ششگانه [illegible]
باید کرد و حروف [illegible]

عمل و حکیم علیم مثال حا مثل واحرزوا من حکیم حمید
مثال غین مثل فسینغضون ومن غل وعفو غفور
مثال خا مثل والمنخنقة ومن خیر وکل شیء خبیر
واخفا راین نزد همزه وغین وخا بعضی استحسان بعضی
بدون عمل [illegible] نون ظاهر نمیشود بعلت اینکه هر
حروف کی حقیقت لازم دارد و همزه کمال ثقالت دا
دارد و هر گاه در تلفظ کرد علاوه نزد همزه عمل وا
قع گشوده حرکت همزه منقول میشود و همزه از درج
کلام [illegible] ساقط میشود [illegible] بعضی [illegible]
تجویز کرده [illegible] نزد [illegible] [illegible] میشود واین
وابن را هم بعضی از قراء عشره تجویز کرده اند و در رساله دیگر
ضرور نیست بعضی عمل را دران دخلی نیست وعلت
اظهار نون نزد این حروف بعد مخرج این حروف است
نزد نون اما ادغام ان و تنوین که تنوین یا نون
ساکن بحروف یرملون رسد ادغام میشود وحروف
یرملون شش است چهار ازان که ی م و ن باشند
ادغام با غنه میشود وغنه اوازیست که از دماغ

بابی

ابی را هم

مخرج

برآن

بیرون می اید بعد از ان زمان شفتین مثال ی مثل
من یکون و بنی یغ مثال م مثل من ماء مثال
واو مثل من وال و ررقنا و ما مثال نون مثل ان هن
وعاملة ناصبة و در لام و را بی غنة مثال لام مثل
لدنه و هدی للمتقین مثال را امثل من ربهم و غفور
رحیم و نون با حرفی یرملون در یک کلمه اتفاق و یفتد
ده است در کلام مجید مگر در چهار لفظ که ان دنیا
و بنیان و صنوان و قنوان می باشد و مجموع قرا
احتراز از ادغام این الفاظ کرده اند و میگویند که
هرگاه در این الفاظ ادغام اختیار کرده شود مشتبه میشود بمضاعف
و بیان اشتباه نفرمود از احتمال دارد اشتبا
این باشد چنانچه ان نون با یا و یا واو در یک کلمه واحد
اتفاق افتاده است و در ادغام پوشیدگی هست چنانکه
از نون مدغم باشد از زبانی همانند و هرگاه مدغم که نون
باشد از لفظ ساقط شود مگر هست از خط هم بیرون
رود از ان زمان مشتبه خواهد شد بمضاعف مثلا هرگاه
این چهار لفظ را ادغام کنند دنیا بنیان و صنوان
دیا دبیان

کرده اند

وقوآن خاهد شد ودراین صورت مشتبه خواهد شد بمعقد عقد
برخلاف اینکه هرگاه نون وحرف یرملون در دو کلمه وا
قع شده باشد ونون ازلفظ ساقط شود از خط ساقط
نخواهد شد مثلا من وال ممکن نیست که حرف باواو متصل
کنند وعلت ادغام این حروف نزد نون قریب مخرج این
حروف است نزد نون واما قلب ان وقتیست که نون
ساکن یا تنوین به با برسد مثل انبئهم ومن بعد وباب و
باطنه وعلت قلب کردن نون بمیم نزد با انست
که نون ساکن ومیم ساکن درخیشوم اخت یکدیگر اند
ومیم در مخرج وبعض از صفات مشارک با است اما
اخفاء نزد باقی حروف پانزده کانه وان تا وثا وج ود
وذ وز وس وش وص وض وط وظ وف و
ق وک است مثال ت انت ومن تاب وجنات تجری
مثال ث مثل عن الحنث العظیم ومن ثمرة بومئذ
تقتید ومثال ج مثل انجینا ک انجینا ومن جاء
وخلق جدید مثال دال مثل اندادا ومن دونه وکا
ساجدها قا مثال ذال مثل ءانذرتهم ومن ذالذی

که

میم را

ت مثل

اولیه

زوال
و وكيلا ذرية مثال ز مثل تنزيل ومن صعيدا زلقا
مثال س مثل الانسان ومن سندس ورجلا سلما مثال
ش مثل انشرنا ومن شیء وعذاب شدید مثال ص مثل
والانصاب ولمن صبر وجمالت صفر مثال ض مثل
من منضود و ظل ممدود وكلا ضربنا مثال ط مثل
منطق الطير ومن طين وصعيدا طيبا مثال ظ مثل
انظر وظلما ومن ظهير مثال ف مثل فانفلق ومن فضل ظليلا
وخالدا فيها مثال ق مثل فانقلبوا ومن قريب
وسميع قريب مثال ك مثل والمنكر ومن كتاب كريم
وعلت تخفيف غنه نزد اين حروف انست كه
اين نسبت باين حروف نه چنان بعيدند كه بمرتبه اظهار
برسند ونه چنان قريب اند كه بمرتبه ادغام برسند بلكه
درميان اظهار وادغام باشد وان اخفا است وغنه
لازم اخفا مي باشد وغنه نون ساكن نزد حروف
اخفا خيشوم است وزبان را دخلي نيست اخفاي اين ان
بقدر قرب وبعد است يعني بهر حرفي كه اقرب باشد

او اخفا است و فرق میان ادغام و اخفا انست که
در ادغام تشدید بهم میرسد و در اخفا تشدید بهم نمی
رسد و هرگاه میم ساکن بحروف بجا رسد محکوم بر انست حکم کند
در میم ادغام مثل بعضکم من بعض و در با اخفا
باغنه مثل یعتصم بالله و در باقی حروف اظهار و در
واو و فا اشد اظهار است والله اعلم بالصواب باب در
وقفیات بدانکه کلمه گبران وقف کنند بقراءت عاصم
چهار قسم است اول بالسکان و اصل وقف اینست و در
مفتوح و منصوب جاریست دوم بروم و ان اظهار
بعضی از حرکات موقوف علیه است باواز نرم چنانچه
اگر شخصی نزدیک باشد بشنود اگرچه اعمی باشد و این
در مکسور و مجرور و مضموم و مرفوع جاریست سیم
وان ضم شفتین است بعد از اسکان حرفی بی اواز بلکه
بمجرد حرکت لب باشد ... اعمی در نیابد و
اشمام در مضموم و مرفوع جاریست خاصه در مفتوح و
منصوب و مکسور و مجرور جاری نیست و اگر قبل از سکون
وقف از حروف مدلین باشد طول و توسط و قصر جایز

بلز



باشد و اگر حروف موقوف علیه در وصل ساکن باشد در وقف نه
روم را در ان دخلی باشد و نه اشمام و اگر منون باشد در وقف باسکان
کنند و حرف مد و لین پیش از موقوف علیه باشد و اگر آن مو
قوف علیه در اصل مفتوح یا منصوب باشد مثل الحمد لله رب العالمین
وصل و ان الابتر و یعوق و حتی یقول و ان کان ذات
المال سه وجه جایز باشد طول و توسط و قصر و اگر مکسور یا مجرور
باشد مانند [illegible]ین و بالغیب و یا قوم و لیعبدون و عن هو
و قد بدا و عن الانفال چار وجه جایز است طول و توسط
و قصر باسکان و قصر باروم و اگر مضموم باشد یا مرفوع باشد مثل
حیث و بیده الخیر و نستعین و الله یقول هفت وجه جایز
طول و توسط و قصر باسکان و همین سه وجه باشمام و قصر باروم
و اگر پیش از موقوف علیه حرف مد و لین نباشد مثل ضرب یضرب
و رد بحمد و من قبل و من بعد و الامر بالامس و اف
الامس و در هر چه مفتوح و منصوب باشد باسکان باشد لیکن در
مکسور و مجرور باسکان و روم و در [illegible] اشمام و در هاء تانیث که در وصل
تا باشد موقوف بران [illegible]
روم و اشمام جایز نیست و در فتحه در جائی که با همزه واقع شود
اعم از اینکه همزه قبل از فتحه یا همزه بعد از فتحه
باشد مثل [illegible]

در جایز باشد [illegible]

به ها کنند

٩

بنحو مثل کرما در حالت وقف بدل بالف میشود واین
را وقف بابدال گویند واین قسم چهارم از وقف است در تا تا
نیث که بتا مطلق نوشته شده است وانکس که بتا وقف کند روم
واشمام جایز باشد ودر هاء ضمیر سه مذهب است یکی جواز روم
واشمام مطلقا ودیگری عدم جواز روم واشمام مطلقا ودیگری تفصیل
یعنی در صورتی چند جایز باشد چون هر دو در صورتی چند ممتنع
ومجموع از نه صورت بیرون نیست جهت اینکه کلیه هاء ضمیر
یا ساکن یا متحرک اگر متحرک است با فتحه خواهد بود یا کسره یا ضمه
باشد اگر فتحه باشد مثل [illegible] اشمام مطلقا واگر کسره باشد مثل [illegible]
نه روم و اشمام داخل باشد ونه اشمام را وهرگاه ماقبل ها ساکن باشد آن
ساکن یا حرف صحیح خواهد بود یا غیر صحیح اگر صحیح باشد مثل عنه و منه
مثل ذالک روم واشمام مطلق واگر حرف غیر صحیح باشد آن الف
یا واو مدی یا واو لینی یا یاء مدی یا یاء لینی خواهد بود اما الف
مثل واجتباه وهداه روم واشمام مطلق ودر باقی که واو
مدی باشد مثل عقلوه یا واو لینی باشد مثل شروه یا یاء
مدی باشد مثل فیه [illegible] یا یاء لینی باشد مثل الیه
در این پنج صورت نه روم خواهد بود ونه اشمام والله
اعلم باب [illegible] در [illegible] که ضمیر مفرد مذکر غایب است

باشد

آن حرفی که پیش از [illegible] که روم و [illegible] یا ضمه یا کسره مثل [illegible]

مثل

مثل له وبه اینها را از جهت رجالت بدون تنبیه از جهت
اینکه ما قبل و ما بعد این ها ساکن است و هرگاه ما قبل ساکن
باشد و ما بعد متحرک بلفظ مثل نفروه واجتباه و فیه و آ
وشروه از قراءت عاصم بدون اشباع است بلکه اشباع اینها
در صورت ما قبل ساکن از قراءت ابن کثیر است و حفص
راوی عاصم در سورهٔ فرقان در کلمه فیه مهانا با ابن کثیر موافقت
کرده است باشباع در صورت چهارم انکه هرگاه ما قبل و ما بعد
ها هر دو متحرک باشد مثل له و به عاصم او را اشباع میکند
مگر در صورت دو جا یکی در سورهٔ هود کلمه ما نفقه که ها در
اینجا ضمیر نیست بلکه جزء کلمه است و دیگر در سورهٔ زمر یرضه
بدون اشباع که ها در اینجا ضمیر است نهایت بر اصل خود
باقی گذاشتند و اصل یرضاه بود و لام الفعل بسبب حرف
شرط ما قبل افتاد و ها بحال خود باقی ماند والله اعلم باب
الاستعاذه بدانکه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم صیغه
استعاذه است و مستحب است بجا آوردن پیش از تلاوت
و بجا باید آورد و بجهر باید جاری ساخت و هرگاه
بحضور قاری مستمع باشد و الا آهسته و در نماز پیوسته
آهسته باید خواند والله اعلم باب بسم الله بدانکه بسم الله

الرحمن الرحیم کفتن در ابتدای هر سورهٔ قرانی جایز است
مگر در سورهٔ توبه که در ابتدای بسمله نباید کفت و اکر ابتدا
بجزوی یا حزبی یا به بعضی از قران عظیم کند مخیر است
اکر خواهد بکوید و اکر نخواهد نکوید و در اجزای سورهٔ براءة
اولی انست که نکوید و در میان دو سوره چهار صورت ممکن
است یکی از ان ممنوع و سه جایز اوّل وصل طرفین یعنی
پیوستن اخر سوره ماضیه باوّل بسمله و اخر بسمله را باوّل
سوره اینده دویم قطع طرفین یعنی در اخر سوره ماضیه
وقف کردن و بسمله هم در اخر بسمله سیم قطع اولی
ووصل ثانی یعنی اخر سوره ماضیه را وقف کردن و
بسمله را وصل کردن باوّل سوره اینده و این وجه ثالث ثانیه
اولی از وجوه سه کانه است و نزد ده سوره مستحب است
حادی خمسه که ان فاتحة الکتاب است و انعام و
کهف و سبا و فاطر است ششم انجا و مکرره الرحمن نهم
الحاقه دهم القارعه الحاقه و نزد نه سوره ممنوع است
و ان محمد صلی الله علیه و آله و لا اقسم و عبس و ویل و
لم یکن و الهکم التکاثر و تبت است و در باقی قاری

عزالدین

مجوز است و وجه چهارم ممنوع است و وجه ممنوع است
که آخر سوره ماضیه را وصل به بسمله کند و وقف نماید و ابتدا سوره آینده کند والله اعلم ودر بسمله
فصل در بیان وقف بدانکه وقف
در لغت بمعنی بند کردن و بریدن است ودر اصطلاح قرا
عبارتست از بریدن کلمه از مابعد خود بالتنفس و معرفت
موضع وقف از جمله ترتیل است چنانکه جناب علی ابن
ابی طالب فرموده اند الترتیل هو تجوید الحروف و
معرفت الوقوف و رموز وقف بر چند قسم است یکی
میم که علامت وقف لازم است و دیگر طا که علامت وقف
مطلق است و دیگر جیم که علامت وقف جایز است
و زکه علامت مجوز است و صاد که علامت مرخص
است و لا که علامت منع است و این رموز را شیخ سجاوندی
ملاحظه معین کرده و در موضع قرار داده است میم
که علامت وقف لازم است آنست که در جایی واقع شود
که کلام از حیثیت لفظ و معنی هر دو تمام باشد و مابعد
آن صلاحیت صفتیت داشته باشد هرگاه وصل کنند ما

بعد ابتدا بان مابعد صفت خواهد شد از براي ما قبل

و تغییر در معنی هم خواهد رسید مثل آیه که تعریف جا بایں

عت منافقت کرده ومن الناس من یقول امنا با

الله و بالیوم الاخر وما هم بمؤمنین در مؤمنین

آیه وقف لازمست و آیه باعث اعتبار میشود بعد

انکه بسیار جاهست که مابعد آیه متعلق بما قبل است

و آیه وقف میشود در این جا مابعد بمؤمنین یخا

دعون الله الخ و هرگاه در مؤمنین وقف را اختیار

نکنند یخادعون صفت میشود از برای مؤمنین و

فساد ظاهر است و دیگر طا که علامت وقف مطلق

است و در جایی واقع میشود که کلام از حیثیت لفظ

و معنی هر دو تمام باشد اما هرگاه وقف را اختیار

نکنند چنین ناخوشی بهم نمیرسد مثل آیه شریفه اولئك

علی هدی من ربهم و اولئك هم المفلحون وقف کنند

و ابتدا بان الذین کفروا لازم نیست بلکه وقف در

چنین

چنین جایز مستحب است و توکیش معاقب نیست و
دیگری جایز است در جایی گفته میشود که کلام از حیثیت
لفظ تمام باشد دون معنی مثل والذین یؤمنون
بما انزل الیک وما انزل من قبلک را وقف کنند و ا
بتدا کنند به و بالآخرة هم یوقنون و در چنین جای
ترک و فعل مساویست بلکه فعل اولی تر از ترک است و دیگری مجوز
است و در جایی گفته میشود که کلام از حیثیت معنی تمام
باشد دون لفظ مثل بسم الله الرحمن الرحیم که در بسم
الله حقیقت کلام از حیثیت معنی تمام است و از برای
محافظت انتظار نیست تهایت الرحمن صفت از برای
الله مجاز است و در میان صفت و موصوف مفارقت
کردن خالی از ناخوشی نخواهد بود پس گذشتن اولی و
انسب باشد و هم که مرخص کرده اند آنست که هر گاه
در چنین جایی نفس تنگ شود رخصت وقف داده اند

مثل والسماء بناء وقف کردن وابتدا کردن وانزل
لنا من السماء ماء و دیگر لا مینویسند که علامت
وقف قبیح باشد یعنی کلام از حیثیت لفظ و معنی هیچ کلام
تمام نباشد و دیگر در بعضی مکان که وقف مینویسند
یعنی امر بوقف است و دیگر وقفه وسکین وسکته را
در جای بر مینویسند که از برای متکلم و مخاطب باشد مثل
یوسف اعرض عن هذا ~~کرمین نبشته و بعد~~
از آن ~~استغفری لذنبك~~ و مطلب باشد مثل قا
لا ربنا ظلمنا انفسنا سکته وان لم تغفر لنا وترحمنا
یا کلمه مستقل باشد مثل وقیل من راق و وقفه و
سکین هم برقیاس سکته است والله اعلم بالصواب
پس هر که سورهٔ مبارکه یس را ورد خود سازد بهر
نیتی که خواهد هفت مبین که در سورهٔ مبارکه هست
بهر مبین که برسد یک انگشت عقد کند وچون

به تنزیل العزیز الرحیم برسد سه نوبت بگوید یا عز
یزی یا رحیم و بر مقصودی که در دل دارد بگذراند
و چون بسلام قولا من رب رحیم برسد مطلب خود
را در خاطر بگذراند و بعد از ان سوره را تمام نماید و
این دعا بخواند ایضا سُبْحَانَ الْمُنَفِّسِ عَنْ كُلِّ مَكْ
رُوْبٍ سُبْحَانَ الْمُفَرِّجِ عَنْ كُلِّ مَحْزُوْنٍ سُبْحَانَ مَنْ
جَعَلَ خَزَائِنَهُ بَيْنَ الْكَافِ وَالنُّوْنِ سُبْحَانَهُ
سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُوْلَ لَهُ كُنْ
فَيَكُوْنُ فَسُبْحَانَ الَّذِيْ بِيَدِهِ كُلُّ شَيْءٍ وَاِلَيْهِ تُرْ
جَعُوْنَ و بعد از ان سه بار بگوید یا مُفَرِّجَ الْهَمِّ
اُسْتُرْ عُيُوْبِيْ وَلَا تَفْضَحْنِيْ بَيْنَ النَّاسِ يَا مُقَلِّبَ
الْقُلُوْبِ ثَبِّتْ قَلْبِيْ عَلٰى مَا تُحِبُّ وَتَرْضٰى و بعد
از ان هفت مرتبه سوره حمد بخواند و هر بار یک
انگشتی بگشاید و طلب حاجت نماید که روا میشود
تمام شد

